سخنرانی مسجد جامع زاهدان - جلسه 17

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصومينَ.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لعنة الله عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ و دَهرَ الداهِرينَ.

(لَقَدْ مَنَّ الله عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبين) [1]

خدای متعال در قرآن عظیم نهی فرموده است از این‌که در مقابل نعمتی که به کسی عطا می‌کنید، منت بر او بنهید. (لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى) [2] (وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِر) [3] نهی می‌کند. اگر به کسی احسانی کردید، نعمتی و انعامی به کسی از ما رسید، بر سر او منت نگذارید. منت عمل شما را باطل می‌کند، اجر و ثواب و پاداش شما را یا از بین می‌برد و یا کم می‌کند. دو تومان به فقیر که دادی ده تا منت بر سرش بار نکن.

خدایی که ما را نهی می‌کند از منت گذاردن در مقابل نعمتی که به کسی می‌دهیم خود او نباید منت بگذارد، در این آیه مبارکه خدا منتی بر سر مردم نهاده است. می‌فرماید: (لَقَدْ مَنَّ الله عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبين) خدا بر مومن‌ها منت گذاشته است پیغمبری را از خودشان فرستاده است که این پیغمبر آیات خدا را برای این‌ها می‌خواند، به این‌ها علم و حکمت را تعلیم می‌کند، این‌ها را پاک و پاکیزه می‌کند، در مقابل فرستادن این پیغمبر، خدا به صراحه منت بر سر خلق و بر سر مومنین نهاده است.

خوب اگر در مقابل نعمت منت گزاردن بد است، خدا چرا خودش می‌کند و اگر خوب است چرا نهی می‌کند؟ این یک سوالی است.

جواب این سوال با یک مقدمه ساده و با یک مثال خیلی سطحی بر همه شما روشن خواهد شد.

همه شما به بچه‌هایتان احسان می‌کنید، همه ما. بچه‌هایمان را دوست می‌داریم، زندگی آن‌ها را اداره می‌کنیم، هرچه مایحتاج آن‌ها است برای آن‌ها می‌خریم، پول ته جیب هم به آن‌ها می‌دهیم، کت، شلوار، پالتو، پوتین، کلاه، پیراهن، دوچرخه، وسائل تحریر، پول مدرسه، همه این‌ها را می‌دهیم، شام، نهار، منزل، ماوی، در عین حال پول ته جیب هم به آن‌ها می‌دهیم، هیچی هم منت نداریم. چه منتی داریم؟ بچه ما است، خودمان را برای بچه خود می‌خواهیم، بچه وجود دوم ما است، ما خودمان در دنیا باقی نمی‌مانیم و می‌میریم ولی بوجود دوم ما که فرزندان ما است باقی در دنیا هستیم.

حضرت امیرالمومنین7 یک نامه‌ای به امام حسن7 نوشتند و فرمودند: تو بعض منی، بلکه کل منی، تو همه منی، اصلا تو منی، نهایت در دور دوم، به طور دوم.

بچه‌ها همان پدرها هستند برای دور آینده با یک طور دیگری. لهذا پدرها خودشان را فدای بچه‌هایشان می‌کنند و هیچ منتی هم ندارند، نه منتی و نه سنتی. خانه برایش می‌خری، سرمایه به او می‌دهی، دامادش یا عروسش می‌کنی، لوازم زندگی هم به او می‌دهی، خیلی هم خوشحالی که بچه تو این‌ها را قبول کرده است و به جریان زندگی افتاده است، خیلی هم خوشحالی و هیچ منتی هم نداری. ولی گاهی از اوقات منت بر سر فرزندت می‌نهی و به زبان هم می‌آوری، این منتی که تو بر سر فرزند می‌نهی در حقیقت منت نیست، به لسان منت و بعبارت منت می‌خواهی عظمت و بزرگی منت را به او بفهمانی.

بچه ده پانزده ساله است، قدر برلیان ده هزار تومانی را نمی‌داند، هرچه باشد بچه است، تو هم می‌خواهی یک برلیان ده هزار تومانی به انگشت فرزندت کنی، می‌خواهی فرزندت را آرایش بدهی به جواهرات قیمتی، رفتی یک برلیان پانزده هزار تومانی خریدی و آوردی و می‌خواهی به انگشت بچه پانزده ساله‌ات بکنی، می‌فهمی که این بچه است، بچه هرچقدر باشد عقلش به قدر بزرگتر و پدرش نیست، و لو بچه‌های این زمان شیطان شده‌اند، پدرهایشان را می‌برند لب آب و تشنه بر می‌گردانند، از حقه‌بازی و الواتی و الدنگی، ولی با تمام این مقدمات بچه، بچه است. تجربیاتی که پدر و مادر در دوران عمر دارند، او ندارد، چون بچه است و قدردان نیست،

می‌ترسی که این انگشتر برلیان را مفت از دست بدهد، مثلا فرض بفرمایید برود و دو تا ساندویچ بخرد و بخورد، به ساندویچ خیلی علاقه دارد، به حلوا جوزی خیای علاقه دارد، یک پرده بالاتر بیا، به بستنی و شیرکاکائو خیلی علاقه دارد، می‌ترسی که از چنگال بچه‌ات این برلیان پانزده هزار تومانی را با چهار تا شیرکاکائو و بستنی و امثال ذلک از چنگش در ببرند. برای این‌که عظمت و بزرگی این انگشتری را به بچه‌ات بفهمانی که مفت از دست ندهد و قدرش را بداند و عزیزش بدارد، دائم بر سرش منت می‌نهی، بابا احمد خیلی تو را دوست می‌دارم، تو بدان که برای هیچ‌کسی این‌کار را نکرده‌ام، با جان کندن پول این را به دست آورده‌ام، این از آن‌های دیگر نیست که برای تو می خریدم، این ساعت پنجاه تومانی و صد تومانی نیست، این چاقوی سی چهل تومانی نیست بابا، این را برلیان می‌گویند، پانزده هزار تومان پول برایش دادم باباجان، بچه‌های دیگر این را ندارند، ملتفت باش که از انگشتت بیرون نیاورند، ملتفت باش که گم نکنی، ملتفت باش که به مفت نبازی، خیلی تو را دوست می‌داشتم که این کار را کردم. هی منت، سنت بر سر پسرت بار می‌کنی. آیا واقعا می‌خواهی منت بر سر بچه‌ات بگذاری؟ نخیر، منتی نداری بچه‌ات هست، آرایش و عظمت او، آرایش و عظمت خودت است، بزرگ شدن او بزرگ شدن خودت است، دلت می‌خواهد که بچه‌ات رونق پیدا کند، بزرگ بشود، اسم و رسم و عنوان پیدا بکند، یکی از عناوین، انگشتری پانزده هزار تومانی به انگشتش کردن است، ساعت طلا پانزده هزار تومانی به بقلش گذاشتن است.

برای این‌که عظمت این احسان را به او بفهمانی و قدر و قیمت او را بشناسانی، دائم به زبان منت بچه‌ات را متذکر به بزرگی این می‌کنی، این قیمت دارد، این از آن‌های دیگر نیست، مفت نبازی آن را.

خدای تعالی ما را خلق کرده برای اینه در حق ما لطف کند، این را بدانید، اصلا ما هیچ نبودیم، نبودن را نمی‌توانید فکرش را بکنید، اگر فکر نبودن را بکنید دیوانه می‌شوید که نبودن چیست؟ نبودن هیچی است، چیز نیست، خدای متعال ما را بود کرد، اولین نعمتی که خدا به ما داده است که فوق العاده ذی قیمت است نعمت هستی است، ما هیچی نبودیم، (هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُورا) [4] ، «لا معلوم و لا مجهول» ، خدای متعال ما را چیز کرد، ما را آفرید. بدون این‌که توقعی از ما داشته باشد.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

فقط از نظر عطا و جود و کرم خدای متعال ما را از کتم عدم به میدان هستی آورد و کمالات زیادی به ما داد، علم داد، عقل داد، شعور داد، فهم داد، قدرت داد، رحمت داد، جمال داد، جلال داد، عزت داد، هیمنت داد، هیبت داد، برو تا آخر کمالات الهیه به ما رسیده است، هیچی هم توقع نکرده است، در مقابلش فایده و عائیده‌ای برای خدا ندارد، لهذا اگر در دنیا و در عالم وجود، جوادی باشد خدا است، باقی دیگر جواد نیستند، حتی خاتم الانبیا، حتی خاتم الانبیا اگر کاری می‌کند به منظور یک فایده معنوی است که به خودش برسد، پس او معامله‌گر است، کاری که می‌کند، جنسی را می‌دهد در مقابلش یک ثمنی است که می‌گیرد و آن ثمن کمال روحانی و کمال نفسی خودش است، حتی بندگیش خدا را، این شد!

آن‌که افاده و افاضه بدون عوض می‌کند و بدون غرض و هیچ غرضی که برگردد به ذاتش ندارد و هیچ عوضی در مقابل نعمت‌هایش ندارد، فقط خدا است، این‌که جواد یعنی صاحب جود منحصر به خدای متعال است.

خوب بنابراین خدا این همه نعمت‌ها را به ما داده است، منت ندارد، ما که هستیم که منت بر سر ما بگذارد، منت گذاشتن خدا بر سر ما چه فایده‌ای برای خدا دارد؟ عینا مثل همان مثالی که گفتم، ما برای بچه خود کت می‌خریم، شلوار می‌خریم، پالتو می‌خریم، چاقو می‌خریم، ساعت پشت دستی می‌خریم، دوچرخه می‌خریم، موتورسیکلت می‌خریم، لوازم درس خواندن از کتاب و کاغذ و قلم می‌خریم، اتاق برایش تهیه می‌کنیم، میز و مبل می‌گذاریم، خوشحال هم هستیم و هیچی هم منت بر بچه خود نداریم، بلکه در این دوره از بچه‌های خود ممنون هم هستیم که قبول کنند زیرا آن‌ها غرغر زیاد دارند، هرچه به‌آن‌ها می‌دهیم می‌گویند که کم است، نوع بچه‌ها این‌طوری هستند.

بنده گاه‌گاهی ممنون بچه‌ها می‌شوم که پارچه‌ای را که می‌خرم، پسر و دختر می‌یند که خوب است، غرغر نداشته باشند، به قول مشهدی‌ها لُندلُند نداشته باشند، ممنون بچه‌ها می‌شویم که قبول کنند، منتی بر بچه‌ها نداریم. خدا هم منتی بر ما ندارد.

پس این‌که می‌گوید: : (لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ) خدا بر سر شما منت گذاشت ای مومنین که فرستاده است در میان این‌ها پیامبری را از میان خودشان، چه می‌خواهد بگوید؟ راستی می‌خواهد بر سر ما منت بگذارد؟ نخیر. ما که هستیم، هیچی، پف هم نیستیم که بخواهد منت بر سر ما بگذارد، می‌خواهد به زبان منت گذاری، همان‌طوری‌که در مورد انگشتر برلیان پانزده هزار تومانی گفتم به بچه‌ات، به زبان منت‌گذاری عظمت نعمت را بفهماند.

آهای مردم دنیا، این نعمتی را که من به شما دادم این غیر از نعمت‌های دیگر است، بدانید، این به هزار لطف و عنایت در حق شما کردم که این نعمت را دادم، این غیر از آن حرف‌ها است، این غیر از وجود شما است، این غیر از عقل و شعور شما است، این غیر از عزت و لذت‌هایی است که به شما داده‌ام و می‌دهم، تمام نعمت‌های وجودی که به شما عطا کرده‌ام یک لنگه، این نعمت هم یک لنگه، و این سنگین‌تر است، قدر این را بدانید. این را مثل مال دنیا که به شما می‌دهم نپندارید، مثل علم و دانایی که به شما می‌دهم نپندارید، مثل عزت و آقایی که به شما دادم و می‌دهم نپندارید، مثل هیچ‌یک از نعمت‌ها نپندارید این چیز عجیبی است. عظیم است. این را خدا می‌خواهد بفهماند.

به عبارت (لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ) می‌خواهد عظمت این نعمت و بزرگی آن را بفهماند که این با تمام نعمت‌های وجودی که در عالم به همه شما دادم طرف مقایسه نیست. این چیست؟ این کیست؟ می‌دانید این کیست؟ آهای عرب‌های سر و پا برهنه، آهای عجم‌های آتش‌پرست، آهای افریقایی‌های وحشی، آهای هندی‌ها، تبتی‌ها، در تمام دنیا، پیامبر برای همه دنیا است، آهای بشر روی زمین، می‌دانید چه به شما دادم؟ عرب‌ها از جنس خود شما، آی ذغال سنگ‌ها، از توی شما ذغال‌سنگ‌ها این برلیان را بیرون آوردم، می‌دانید چه به شما دادم، من حضرت خاتم الانبیاء ابوالقاسم محمد9 این را به شما دادم، این گوهر لالا و جوهر والای عرشی که تمام مخلوقات هم یک‌طرف و این یک‌طرف و همه مخلوقات هم در جنب این قیمتی ندارند این را به شما دادم، به شما آدم7 ندادم، موسی7 ندادم، عیسی7 ندادم، ابراهیم7 ندادم، نوح7 ندادم، هود7 ندادم، ادریس7 ندادم، برو 123999 پیامبر، این را به شما دادم، قدرش را بدانید.

پس به این عبارت می‌خواهد عظمت پیغمبر، عظمت غیرمتنهای و بی‌پایان او را به ما بفهماند و همین‌طور هم هست.

می‌خواهم یک سر سوزن و به قدر یک روزنه‌ای از مقامات عالیه این پیغمبر را امشب اشاره کنم، اگر بخواهم یک دره باز کنم هیهات است، فکرها تکان می‌خورد، راست می‌گویم، مغزها تکان می‌خورد، اگر یک ماه چهل روز در مورد این پیغمبر صحبت کنم، دائم مقدمه مقدمه، پله پله، افکار را نزدیک کنیم، آن‌وقت می‌شود که پرده‌های بالاتر را برداشت، حالا یک روزنه‌ای اشاره می‌کنم.

حکما می‌گویند: «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» یک قاعده‌ای است در حکمت متعالیه و فلسفه الهیه به معنی الاعم، این با منطق و برهان ثابت شده است، تصادفا از جمله قواعدی که و ضوابطی

که فلسفه متعالیه کاملا با منطق تطبیق داده و صد در صد هم درست هم هست یکی این قاعده است. خارج همین‌طوری شده است. «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» از یکی که من جمیع الجهات، وحدت و یگانگی داشته باشد جز یکی بیشتر سر نمی‌زند، آن یکی هم که سر می‌زند ظل یکی بودن خودش است، یکی عددی نیست، یک یکی وسیع منبسط پهنی است، از این سر و آن سر قطع نمی‌شود کرد، واحد من جمیع الجهات سر نمی‌زند از او مگر واحد، زیرا که اگر دو تا سر زد، مصدریتش برای این یک غیر مصدریتش برای آن دیگری می‌شود، در آن واحد ترکیب پیدا می‌شود، تجزیه می‌شود به مصدریت و مصدریت، و او واحد از جمیع جهات است، این هم اجمال منطقش. مختصر خیلی خیلی کوتاه است، دلیلش هم همین است که گفتم.

خدا واحد است، من جمیع الجهات، به هیچ جور تجزیه و ترکیب در خدا راه ندارد.

در جنگ جمل بود، حضرت مشغول جنگ بودند، یک عربی آمد جلو و گفت یا امیرالمومنین7 سوال دارم. فرمودند: بگو، گفت: این‌که می‌گویند خدا واحد است یعنی چه؟ افسران ریختند دور او و گفتند که حالا وقت این حرف‌ها است. میدان جنگ و صدای نیزه‌ها و شیهه اسب‌ها و داد و فریاد گردان و دلیران، خاک و خون میدان را گرفته است،

ز سم ستوران در آن پهن دشت   زمین شد شش و آسمان گشت هشت

فردوسی می‌گوید.

یلان را بسی سر جدا شد ز تن

واقعا هم شعرهای فردوسی، پیرمرد را به حال جنگ می‌برد، نه پیرمردهای پای منبر من که چرتی هستند.

یلان را بسی سر جدا شد ز تن   پر از خاک چنگ و پر از خون دهن

درآمد ز هر سو ده و دار و ؟؟؟ 22:55   درخشیدن تیغ و باران تیر

در این هیاهو و داد و فریاد و بزن، عرب آمده و می‌گوید معنی این‌که خدا واحد است یعنی چه؟ خیال کرده است که این‌جا کلاس درس دبیرستان است یا اتاق طلبه‌ها است، یا تالار دانشکده است که همان میدان جنگ است.

حضرت امیرالمومنین7 به افسرها فرمودند که عقب بروید، ولش کنید، او آن چیزی را از ما می‌خواهد که ما همان را از این قوم می‌خواهیم، ما از این قوم خداشناسی و خداپرستی و بندگی خدا را می‌خواهیم، او هم در مورد خداشناسی سوالی دارد.

بعد حضرت شروع کردند به معنی واحد.

واقعا هم این علی بن ابیطالب7 هم عجیب است، ان‌شاءالله اگر زنده ماندم، شما هم زنده هستید ان‌شاءالله، این چند روز یک کمی علی بن ابیطالب7 را با همین زبان الکن خودم معرفی می‌کنم، آدم حیران می‌شود که او کیست؟ این اول پروفسور و نابغه دنیا است در علم، یا اول شجاع و دلیر میدان است در جنگ. این چیست؟ نقطه مرکزی جنگ است یا راس مخروط فرهنگ است. یک مرتبه بنا به صحبت کرد مثل یک ادیب اریب خطیبی که یک هفته مطالعه کرده و خلاصه مطالعاتش را نوشته است و آورده و پشت تریبون ایستاده است و چند لیوان آب هم برای او گذاشتند، هر دو کلمه که می‌گوید آب می‌خورد، مسخره بازی است، بعضی سه کلمه حرف می‌زنند یک لیوان آب می‌خورد، چه خبر است! پس بنده باید یک خمره بخورم، فضا آرام، گربه‌ای هم صدا نکند و الا گوینده حواسش پریشان می‌شود. مثل یک خطیب ادیب اریبی که پشت تریبون ایستاده است، یک هفته هم مطالعه کرده است، مطلب را خلاصه و کلاسه کرده است، عصاره و کپسول کرده است، حالا از رو دارد تحویل می‌دهد و معذلک گاهی هم غلط دارند می‌خوانند.

حضرت علی7 یک مرتبه شمشیرش را در غلاف کرد و بنا به صحبت کردن کرد: واحد چهار معنی دارد، گاهی می‌گویند این یکی از آن است یعنی یک نوعی از جنس است، این معنی بر خدا درست نیست، گاهی می‌گویند یکی است یعنی یکه است، یعنی شبه ندارد، به این معنی بر خدا درست است، گاهی در مقابل مرکب می‌گویند یکی است یعنی ترکیب ندارد، خدا معنای واحدیتش همین است.

شروع به گفتن کرد، این عرب بهتش زد، عرب هم کربلایی زین العباس نبود، مرد دانشمندی بود، حیران شد که این مردی که دست‌هایش را بالا زد و شمشیرش خون چکان است، سر و صداهای گردان و یلان و دلیران میدان را پر کرده است، این چطور ایستاده و همچین قشنگ حرف می‌زند، مثل این‌که این‌ها را نوشته و از روی این‌ها دارد می‌گوید.

خدا واحد من جمیع الجهات است، به هیچ جهتی از جهات خدا، کوچک‌ترین شبهه و شائبه ترکیب و تجزیه و دوئیت نیست، محدودیت نیست، محدودیت خودش ترکیب می‌آورد، از وجدان و فقدان،

فضلا فهمیدند که چه گفتم؟ وقتی می‌گوییم خط یک ذرعی، این خط یک ذرعی مرکب از داشتنی و نداشتنی، یک ذرع را دارد، زیاده را ندارد، آن که دارد وجودش است و آن‌که ندارد منشا ماهیتش است، لذا «کل ممکن زوج ترکیبی» هرچه محدود شد مرکب است، خدای متعال غیرمحدود است لذا به هیچ وجه ترکیب در او نیست، وحدت محضه است. آن وقت از این واحد محض سر نمی‌زند مگر واحد محض. این قانون علمی است.

در فلسفه متعالیه و حکمت الهی بالمعنی الاعم با منطق و دلیل و برهان این قاعده را تثبیت و تحکیم کرده‌اند، یک مختصری هم اشاره به منطق و برهانش هم کردم.

خدای واحد قهرا رسولش هم واحد خواهد بود، قهرا خلق اولش هم، یعنی اولیت عددی نیست، خلق او هم واحد خواهد بود، قرآن هم می گوید: (وَ ما أَمْرُنا إِلاَّ واحِدَةٌ) [5] امر ما یکی است، اما چه یکی؟ یکی که محدودش نمی‌شود کرد، ظل وحدت خود خدا است، وسیع، بسیط، گرفته بدو خلقت را تا پایان عوالم، در مقام تکوین، در مقام تشریع هم. آن وقت طبق تکوین یک خلق دارد و آن خلق عبارت است از نور موفورالسرور ذات عدیم المثال حضرت خاتم الانبیاء و الرسل، عقل کل، احمد محمود ابوالقاسم محمد9 خودش هم به جابر فرمود. فرمود: «یا جابر اول ما خلق الله نور نبیک» [6] خلق اول خدا نور پیغمبر تو بود، این نور هم می‌دانی چه نوری است؟ این نوری است که ازل و ابد را گرفته است، از بدو خلقت را تا پایان عوالم گرفته است، عوالم پایان ندارد.

در دعا می‌خوانیم: «برحمتک التی وسعت کل شیء» آن رحمتی که وسعت کل شیء همین نور است، آن نور منبسط و فیض مقدسی که حضرات عرفا اثبات کرده‌اند این است، آن عقل اولی که حکمای مشائیین می‌گویند که مبدا کل موجودات و مصدر کل ممکنات ... ؟؟؟ 30:25 تا مثل نزنم نمی‌فهمید.

نور آفتاب یکی است، این نیم کره، آن نیم کره، آسیا، افریقا، آمریکا، اروپا، همه را گرفته است و یکی است. اما یک یکی وسیع است، همه این نورهای کوچولو کوچولو همان است با یک تعینی. از این شیشه که می‌آید داخل مسجد، چهار گوش است، این چهار گوش این‌جا نورآفتاب است، غیر نور آفتاب نیست. آن سه گوش هم که در خانه تو است نور آفتاب است. آن‌که از پشت شیشه قرمز آمده است، او هم همان آفتاب است، آن‌که از پشت شیشه سبز آمده است، او هم همان آفتاب است. آفتاب یکی است، همه او هستند و همه غیر او هستند، همه تعینات و حدود کوچولو کوچولو او هستند، فهمیدید چه گفتم.

این مثال. ممثل هم همین‌طور است، یک نور خلق شد و همین نور همه را گرفته است و هرچه در عالم وجود است همه تعینات همین است، «یا جابر اول ما خلق الله نور نبیک ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ کُلَّ خَیْرٍ» [7] لذا این حجاب اعظم شده است، این کلمه «کن» وجودی شده است. قرآن می‌گوید: (هُوَ مَعَکُم) [8] هو، خدا است، «کم» شما، معیتی که قیوم همه ما است باذن الله این است و این پیغمبر ما است، به مقام نورانیتش. مقامات خیلی دارد.

این یک مقامش که اشاره مختصر کردم و گفتم روزنه‌ای را بگویم. به جان خودش فکر می‌کنم که اگر مطلب را درست بخواهم فاش کنم و بالا ببرم، بعضی نفوس استعداد نداشته باشند، مغز آن‌ها یک خورده تکان بخورد، برای من شبهه دارد.

اجمال از این مثال فهمیدید، آفتاب یک نور دارد اما یک نوری است که همه انوار همان هستند، در شکم او هستند، بلکه او هستند، بلکه تعدد و تعین او هستند، خلقت هم همین‌طور است.

شمس احدیت، آفتاب احدیت، یک جلوه کلی دارد، یک تجلی منبسط دارد که عرفا می‌گویند: فیض مقدس، حکما مشاء می‌گویند: عقل اول، حکماء اشراق می‌گویند: قاهر عالی که راس قواهر اعلون است به قول خودشان. رحمت منبسطه و رحمت واسعه الهیه در آیات و ادعیه و روایات گفته شده است، این برای همین پیغمبر است. آن‌وقت مقام رسالت هم که فیض تشریعی خدا است همین‌طور است، خدا یک رسول دارد، یک پیغمبر دارد، باقی دیگر انبیاء النبی و رسل الرسول هستند، آن یک نبی که به تمام ما سوی مبعوث است و درجات مختلفه دارد، بعثت‌های مختلفه دارد این پیغمبر ما است به مقام نورانیتش.

شما خیال می‌کنید حضرت خاتم النبیین تنها مقامش و مرتبه‌اش همین مبعوث شدن برای ما است؟ ما که هستیم! شلغم‌ها! ما که هستیم. شب‌های اول نشنیدید که گفتم ملا مورچه چه گفت، شب‌های اول بود یا روزهای اول بود. ملا مورچه به ملتش گفت: (لا یَشْعُرُونَ) [9] ، آی ملت بیدار 2500 ساله مورچه‌ها، هشیار باشید، بیدار باشید، سلیمان با قشونش دارد می‌آید پامالتان می‌کنند این‌ها که شعور ندارند، (وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ) [10] . ملامورچه ما را معرفی به بی‌شعوری کرده است. ملائکه هم گفتند: (أَ تَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِكُ الدِّماءَ) [11] فرشته‌ها گفتند که این جنس دو پا کیست؟ یک مشت خون‌ریز آشوب‌گر.

غرض این‌که خیلی به خودتان نبالید، شان این پیغمبر این نیست که بر ما مبعوث شده است، او صف النعالش، آن دم در که کفش‌ها را می‌اندازند، بعثت دنیوی او مثل دم در است که کفش‌ها را می‌اندازند، یک مقام دیگری دارد.

حدیث دارد: «ان الله تعالی بعث محمدا و هو روح الی الارواح» [12] خداوند پیامبر را برانگیخت و فرستاد در موقعی‌که روح بود، علاقه به بدن ندادندش، نداده بودندش، در موقعی‌که هنوز علاقه تدبیری به بدن پیدا نکرده بود و روح بود، خدا او را بر ارواح فرستاد، ارواح می‌دانید چه کسانی هستند؟ ارواح یک دسته موجوداتی هستند که از ملائکه بالاتر هستند. (تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) [13] در سوره مبارکه اناانزلناه است. (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) [14] سوال از روح پوسیده بنده نیست! چیزی نیست! نخود و کشمش هم داخل موجودات است. سوال از روح می‌شود، بگو روح از امر رب است، آن بالاتر از فرشته‌ها است، همان‌طور که یک سنخ جن داریم، یک سنخ ملک داریم، یک سنخ بالاتر از ملک داریم روح است.

خداوند این پیغمبر را در موقع روحانیتش که هنوز تعلق تدبیری به بدن ندادندش، این را هم برانگیخت برای ارواح، گفت برو آن‌ها را به سوی ما بکش.

در عالم اظله، شما خیال می‌کنید که فقط دین و آئین فقط ما داریم، نخیر. خدا به هرکس عقل و شعور داده است، قدرت و اختیار داده است برای او دین و آئین درست کره است، ملائکه هم دین و آئین دارند، جن هم دین و آئین دارد، روح هم دین و آئین دارد.

دعاها را بخوانید، دعاها حالا دموده شده است، تا وقتی‌که روزنامه‌های لجن، این مجله‌های کثیف، این رمان‌های نجس، تا این‌ها هست کجا جوان‌های ما به دعا می‌رسند. می‌گویند آشیخ برو دنبال کارت، منبر نود سال پیش می‌روی عمو! قرن اتم است، قرن موشک است به ماه دارند می‌روند این آشیخ می‌گوید دعا بخوان! احمق، چه کس به ماه می‌رود؟ تو می‌روی، منم آن کسی‌که رستم افراسیاب را کشت، تو چه می‌گویی آخر، همچین من خُلقم تنگ می‌شود والله. یکی دیگر کارها را می‌کند به تو چه، تو چه می‌گویی، قرن اتم و موشک است، عصر رفتن به کره ماه و سفینه‌های فضایی است، به تو چه! تو اصلا بلد نیستی که چطوری این موشک را حرکتش بدهی، منم آن کسی‌که رستم افراسیاب را کشت! به تو چه! من از این بچه‌ها کوک می‌شوم و جرات هم نمی‌کنند با من میدان بیایند، چون می‌بینند که من همین‌طوری جسور و جری به آن‌ها حمله می‌کنم، حالا عصر

موشک برای آن‌ها، هروقت تو موشکی شدی، حالا که گربیکی هستی! تو موشکی شدی به تو می‌گویم که این‌ها ربطی به موضوع روحانیت ندارد.

دو تا شعر می‌گویم، ملامحمد بلخی خوب می‌گوید:

این همه علم بنای آخور است   که عماد بود گاو و اشتر است

بهر استبقای حیوان چند روز   نام آن کردن این گیجان رموز

من مخالف علوم جدید نیستم، بدانید، در 36 سال قبل، بلکه بیشتر، در سنه 10، 39 سال قبل، بنده در اجتماعات مهم داد می‌زدم که جوان‌های ما باید فیزیک بخوانند، شیمی بخوانند، حساب بدانند، هندسه بدانند باید در علوم طبیعی، علوم ریاضی، بالا دست اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها بروند، باید آن‌ها گدایی کنند. این‌ها را من گفتم. خیال نکنید که من آخوند خشکی هستم و به ضرب زید عمرا قناعت کرده‌ام، نخیر! ولی حساب دست شما باشد، تمام این علوم مربوط به بدن است، این همه علم بنای آخور است، از شتر به موتور رفتن برای راحتی بدن است، از چراغ نفتی و از پی سوز روغنی به چراغ برق رفتن برای بدن است، ربطی به عالم روحانیت ندارد، حواس شما جمع باشد.

همه این صنایع مستظرفه و اختراعات و اکتشافات و ترقیاتی که در تمدن کنونی دنیا پیدا شده است همه این‌ها مربوط به بدن است، ربطی به روح ندارد، روح را کامل نمی‌کند بلکه روح‌هایی ضعیف شده است. دعا و ثنا و این گفتارها در وادی روح است، ربطی به هم ندارد بچه‌جان.

دعاها را بخوایند، یک دریا معارف در دعاهای ما موج می‌زند، هر دعایی یک اقیانوسی است و امواجی از معارف دارد. انحا دعاها داریم، ان‌شاءالله در موضوع امام عصر روحی فداه روزها و شب‌ها بعد از لیالی احیا که صحبت کنم در این باب یک قدری اشاره خواهم کرد.

این دعاها گنجینه‌های معارفی است که برای ما ریخته‌اند، انحا دعاها داریم، همان‌طوری‌که باقلوا داریم، خدا نصیب شما کند، قطاب و پشمک داریم، هر سه این‌ها شیرینی است و سه مزه دارد، حلوا داریم، آن هم شیرین است و یک مزه دیگری دارد، عسل داریم، آن هم شیرین است و یک مزه دیگری دارد، نقل و آب نبات هم داریم، آن هم شیرین است و یک مزه دیگری دارد، ترنجبین هم داریم، آن هم شیرین است و یک مزه دیگری دارد، نیشکر هم داریم، آن هم شیرین است و یک مزه دیگری دارد، دیگر چقدر بگویم، کام شما شیرین شد، همه این‌ها شیرینی است اما هرکدام یک مزه‌ای دارد، همه دعاها، دعا است ولی هرکدامش یک خصوصیتی دارد، بیخود این همه دعا نگفتند، بیکار نبودند و ما را هم نمی‌خواستند که بیکار کنند، یک طبیعتی است که با پشمک مزاجش

موافق است، یکی با حلوا جوزی، هم حلوا جوزی برای آن جوان گذاشتند که بخورد و هم پشمک برای آن پیرمرد بی دندان.

دلیل زیاد بودن دعاها بخاطر این نکات است، فهمیدید که به چه بیان ساده‌ای دارم چه مطلبی را می‌گویم، بیکار نبودند که این همه دعا در دست و پای ما بریزند، و بنای آن‌ها بر این نیست که از صبح تا شام تسبیح دست بگیریم و یک گوشه بنشینیم و دعا بخوانیم، نخیر، این هم نیست.

آن وقت انحا ادعیه داریم، تعقیبات، اوزات، احراز، قنوتات، هیاکل، دعاهای سر، به گوش شما هم نخورده است، ادعیه سر، انحا و اقسام دعاها است، در ادعیه سر در یک دعا قریب به این عبارت است: «یا من شرع لملائکه السماء دینا قیما» ای خدایی که برای فرشته‌های آسمان‌ها دین تشریع کردی، آئین وضع کردی، خیال کرده‌اید که فرشته‌ها همین‌طوری علی شیرخدایی هستند، هیچ حسابی کتابی آئینی قانونی، هیچی، نه آقا هست، نهایت آن‌ها به قانون عمل می‌کنند، (لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) [15] ما از هزار تا 999 تای آن را عمل نمی‌کنیم، یکی را شاید ناقص عمل کنیم، آن‌ها هزار در هزار را عمل می‌کنند، دین دارند، آئین دارند، روح هم همین‌طور، جن هم همین‌طور. آن‌وقت این‌ها پیغمبر می‌خواهند.

آن پیغمبری که پیغمبر ارواح و فرشتگان و اظله و اشباح، آن پیغمبری که برای همه این‌ها برانگیخته شده است پیغمبر ما است. او دارای مقاماتی است، در عین این‌که تو این بدن تدبیر این بدن می‌کند و با ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان، سه تا ابوها، سر و کله می‌زند، در عین این حال که با این سه تا دارد صحبت می‌کند به مقام تجردش ... ؟؟؟ 46:40 در عین همین حال همین آدمی‌که در مکه است، همین آدمی‌که در مدینه است، همین‌که در جنگ احد سنگ زدند و به پیشانی او خورده است، همین‌که سنگ به پایش در طائف زدند و آن‌قدر خون آمد که ضعف گرفت، در همین حال به مقام روحانیتش، او فرمانده ملائکه است، به مقام اشباحیتش، پیامبر انبیاء است. خدا یک رسول دارد و آن رسولی است که جنبه جسمانی او و رتبه نازله‌اش و صف النعال سهقه وجودش پیغمبری برای ما پیدا کرده است و الا این ؟؟؟ 47:35

«كُنْتُ نَبِيّاً وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّين» [16] نبی بودم زمانی‌که آدم بین آب و گل بود، هنوز او را خلق نکرده بودند، من نبی خدا بودم، من مُنبَا بودم، مُنبِا غلط است فضلا، من «مُنبَا عن الله» بودم.

دو تا شعر بخوانم:

اختران پرتَو مشکاه دل انور ما دل ما مُظهر کل، کل همگی مَظهر ما

اختران، ستاره‌ها، ماه و خورشید و زهره و عطارد این‌ها.

نه همین اهل زمین را همه باب اللهی

تنها برای مردم روی زمین نیامده است، این سه میلیارد و هفتصد میلیون قابل ذکر نیست، این سه میلیارد و هفتصد میلیون در یک کره دیگر ده برابر آن‌ها هستند، بر آن کره هم مبعوث است، هزاران برابر این‌ها در یک منظومه دیگر هستند، بر آن‌ها هم مبعوث است، حواستان را جمع کنید.

نه همین اهل زمین را همه باب اللهی